

بررسی فقهی و حقوقی مبانی نفوذ اعمال وکیل قبل از اطلاع از عزل^۱

دکتر رضا سکوتی نسیمی^۲

سودا عیدی^۳

چکیده

مطابق مواد ۶۷۸ و ۶۷۹ ق.م. عقد وکالت به عزل موکل منحل می شود و وکیل دیگر صلاحیت اجرای مفاد عقد را ندارد، با این حال در ماده ۶۸۰ ق.م. اعمال وکیل معزول تا قبل از رسیدن خبر عزل به او نافذ شناخته شده است. با در نظر گرفتن ماده ۶۸۰ ق.م. این سوال مطرح می شود که نفوذ اعمال وکیل معزول بر چه مبانی استوار است؟ و این مبانی قابل تسری به سایر موارد انحلال وکالت است؟ به عنوان نتیجه می توان گفت، مبانی نفوذ اعمال وکیل معزول عبارتند از: ۱- قاعده ی لاحرج ۲- قاعده ی لاضرر ۳- قاعده ی ضمان غرور ۴- اصل حسن نیت ۵- نظم عمومی. به عنوان پیشنهاد نیز می توان گفت که در بازنگری های قانون مدنی حکم استثنایی ماده ی ۶۸۰ ق.م. را به سایر طرق انحلال وکالت نیز تسری داده شود.

واژگان کلیدی: وکالت ظاهری، عزل وکیل، انحلال وکالت.

۱. این مقاله مستخرج از پایان نامه کارشناسی ارشد تحت عنوان «بررسی وکالت ظاهری در حقوق ایران و مصر» که در دانشگاه تبریز دفاع شده است.

۲. دانشیار دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز.

۳. کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز.

۱ - مقدمه

وکالت جزو عقود جایز است و به اراده ی هر یک از طرفین یا فوت یا حجر یکی از آنها منحل می شود، ماده ۶۷۸ ق.م. در این مورد بیان می کند: «وکالت به طرق ذیل مرتفع می شود ۱ - به عزل موکل ۲ - به استعفای وکیل ۳ - به موت یا جنون وکیل یا موکل».

مطابق ماده فوق عزل وکیل یکی از طرق انحلال عقد وکالت است که به موجب ماده ۶۷۹ ق.م. «موکل هر وقت بخواهد می تواند وکیل را عزل کند...». با عزل موکل، عقد وکالت فسخ می شود و وکیل معزول دیگر صلاحیت انجام عمل موضوع عقد وکالت را ندارد. با این حال قانونگذار در ماده ۶۸۰ ق.م. مقرر داشته است: «تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت بنماید نسبت به موکل نافذ است». مستفاد از مواد ۶۷۸ و ۶۷۹ ق.م. این است که حکم مقرر در ماده ۶۸۰ ق.م. یک حکم استثنایی است که با قواعد عمومی معاملات سازگار نیست و حکمی ثانوی است که در حقوق اصطلاحاً به آن «وکالت ظاهری» گفته می شود.

حال این سوال مطرح می شود که با عزل وکیل و انحلال عقد وکالت، نفوذ اعمال وکیل معزول نسبت به موکل طبق چه قاعده ای قابل توجیه است و وکیل طبق چه امری صالح برای اقدام است؟ سوال دیگر اینکه آیا مبانی که نفوذ اعمال وکیل را بعد از عزل توجیه می کنند ویژه ی عزل وکیل هستند یا می توان از آنها در سایر طرق انحلال وکالت نیز استفاده کرد؟ این نوشتار در سه مبحث جایگاه وکالت واقعی و مبانی آن در نفوذ اعمال وکیل معزول، جایگاه وکالت ظاهری و مبانی آن در نفوذ اعمال وکیل معزول و امکان تسری حکم وکالت ظاهری به سایر طرق انحلال وکالت را با روش تحلیلی و توصیفی مورد بررسی قرار داده است تا ضمن نتیجه گیری پیشنهاداتی برای رفع نواقص قانونی ارائه گردد.

۲- جایگاه وکالت واقعی و مبانی آن در نفوذ اعمال وکیل معزول

حکم مقرر در ماده ۶۸۰ ق.م. ریشه در منابع فقهی دارد که در بین فقهای امامیه در مورد آن دو دیدگاه وجود دارد. مشهور فقهای امامیه اعتقاد بر آن دارند که عزل وکیل تا زمانی که به اطلاع وکیل نرسیده است موجب انحلال عقد وکالت نخواهد شد و عقد وکالت به قوت خود باقی است و در نتیجه نفوذ اعمال وکیل بعد از عزل از جانب موکل و قبل از اطلاع از عزل مبتنی بر بقاء وکالت و نظریه نمایندگی است و به همین دلیل حکم مزبور، حکمی مطابق با قواعد فقهی است و حکم استثنایی محسوب نمی شود. (نجفی، ۱۳۶۲ق، ص ۳۵۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۵؛ علامه حلی، ۱۳۷۸، ص ۲۴؛ شهید ثانی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۹؛ محقق حلی، بی تا، ص ۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۷۰؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۳، ص ۷۷)

در خصوص اینکه آیا تا زمانی که خبر عزل به اطلاع وکیل نرسیده است، وکالت باقی است یا اینکه وکالت به صرف عزل موکل منحل می شود و ماده ی ۶۸۰ ق.م. یک حکم استثنایی محسوب می شود، در بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد، عده ای از حقوقدانان معتقدند، در مواردی که موکل، وکیل را عزل می کند، انعزال وکیل به عزل موکل مشروط بر این است که خبر عزل به او رسیده باشد، به عبارت دیگر نفوذ اعمال وکیل به علت استمرار عقد وکالت و عدم انحلال آن به عزل موکل است (امامی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۶؛ عدل، ۱۳۷۳، ص ۳۳۹؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۲۸۷؛ نوین، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲).

مطابق نظر این عده از حقوقدانان فسخ عقد وکالت از جانب موکل که به صورت عزل وکیل از وکالت صورت می گیرد برای پایان عقد وکالت کافی نیست و شرط دیگری نیز برای پایان وکالت وجود دارد و آن اطلاع وکیل از خبر عزل خویش است. بنابراین تا زمانی که خبر عزل به وکیل نرسیده است عقد وکالت به قوت خود باقی است و تمامی اقدامات وکیل در حدود وکالت در حق موکل نافذ است و موکل نیز نمی تواند به عزل وکیل استناد کرده و خود را از قید تعهدات ناشی از عقد وکالت برهاند. در این موارد مسئله ی وکالت ظاهری و آثار و شرایط آن منتفی است چرا که اقدامات وکیل پس

از عزل از جانب موکل تا زمان رسیدن خبر عزل به او ناشی از وکالت حقیقی (استمرار عقد وکالت) است پس استناد به وکالت ظاهری برای توجیه نفوذ اعمال وکیل کار بیهوده ای است.

حال باید دید که دلیل مشروط بودن عزل وکیل به رسیدن خبر عزل به او مبتنی بر چه مبانی است، چرا که وکالت یک عقد جایز است و یکی از ویژگی های عقود جایز، انحلال عقد به فسخ آن از سوی هر یک از طرفین عقد جایز می باشد پس مشروط بودن حق فسخ موکل (همان عزل وکیل) به اطلاع وکیل از خبر عزل بر خلاف دیگر عقود جایز چیست؟ برای نفوذ اعمال وکیل پس از عزل از جانب موکل، به مبانی فقهی استناد شده است که در این گفتار به بررسی این مبانی می پردازیم.

۱-۲- قاعده لاضرر

یکی از مبانی که با استناد به آن می توان اعمال وکیل معزول را در حق موکل نافذ شناخت، استناد به قاعده ی لاضرر برای نفوذ اعمال وکیل معزول است.

طبق نظر مشهور فقیهان امامیه، منظور از قاعده لاضرر نفی حکم ضرری است، یعنی در شریعت اسلامی حکم ضرری نیست (شهابی، ۱۳۸۶، ص ۷۶؛ بهرامی احمدی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵؛ عبداللهی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۹). به عبارت دیگر مفاد قاعده ی لاضرر این است که در اسلام حکمی که از آن ضرری ناشی شود وجود ندارد، خواه حکم تکلیفی باشد و خواه حکم وضعی. (بهرامی احمدی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۸).

بسیاری از فقیهان نیز در خصوص نفوذ اعمال وکیل معزول پس از عزل از جانب موکل از این قاعده به اجمال یاد کرده اند. دلیل استناد به این قاعده این است که چون نفوذ عزل موکل پیش از آگاه شدن وکیل باعث ورود ضررهای نامتعارف به وکیل و اشخاص ثالث می شود، قانونگذار این حکم ضرری (انعزال وکیل) را مرتفع کرده است؛ به عبارت دیگر قاعده (حکم اولی) این است که وکالت به عزل موکل از بین می رود، ولی ایجاد ضررهای نامشروع باعث می شود تا قانونگذار آن را تا آگاه شدن وکیل باقی بداند (حکم ثانوی) (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۱۴۰-۱۴۱).

در چنین مواقعی بر مبنای دفع ضرر از اشخاص ثالث و وکیل، نفوذ عزل موکل بطور کلی از بین می رود و نمی توان آن را مشروط به ایجاد ضرر و تقصیر موکل کرد. به عبارت دیگر وکیل ظاهری در حکم وکیل واقعی قرار می گیرد (همان، ص ۱۴۱).

در اینجا اضافه می کنیم، استناد به قاعده ی لاضرر برای رفع نفوذ حکم عزل وکیل و عدم نفوذ اعمال وکیل معزول، باعث استمرار عقد وکالت تا قبل از اطلاع وکیل از خبر عزل است، در چنین مواقعی بحث از وکالت ظاهری منتفی می شود و دلیل نفوذ اعمال وکیل معزول مبتنی بر وکالت حقیقی و رابطه ی قراردادی است.

۲-۲- قاعده ی لاجرح

حرج در لغت به معنی ضیق، تنگی، تنگنا، گناه و حرام است. حرج در اصل به معنی اجتماع و انبوهی شیء است، به گونه ای که موجب حصول تصور ضیق و تنگی میان آن اشیا شود.^۴ برخی نیز حرج را به معنی تنگترین تنگنا و «اضیق الضیق» دانسته اند.^۵

۴) المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه حرج؛ صفی پور، عبد الرحیم بن عبد الکریم، منتهی الارب فی لغة العرب، ج ۱، ص ۲۳۴. (به نقل از: مصطفی محقق داماد، قواعد فقه) (بخش مدنی ۲)، چاپ چهارم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۰، ص ۷۹.

۵) طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۶۲. (به نقل از: همان، ص ۷۹).

یکی از برجسته ترین مشخصات اسلام این است که دینی است آسان، و در آن تکالیف دست و پاگیر و شاق و حرج آمیز وضع نشده است و دینی است باگذشت، هر جا انجام تکلیفی توأم با مضیقه و در تنگنا واقع شدن گردد، آن تکلیف ملغی می شود.

از قاعده ی لاجرح می توان بعنوان یک از مبانی نفوذ اعمال وکیل معزول نام برد. یکی از فقها در خصوص توضیح این مبنا برای نفوذ اعمال وکیل بعد از عزل از جانب موکل بیان می کند: «اگر اعمال وکیل بعد از عزل غیر نافذ باشد در مواردی باعث فساد می شود مثل جایی که موکل به وکیل وکالت در طلاق زنش را بدهد و سپس او را عزل نماید و وکیل بعد از عزل، زن را طلاق بدهد و شوهر (موکل) هم غایب باشد و زن سپس با مرد دیگری ازدواج کند و از او صاحب فرزندی شود و سپس زن مطلع شود که هنوز تحت زوجیت شوهر اول است و وکیل بعد از عزل از جانب موکل اقدام به طلاق او کرده است.» (وحید بهبهانی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۶۵ - ۴۶۶).

در این مثال به علت رفع حرج از زن، می توان به قاعده ی لاجرح استناد کرد و اعمال وکیل معزول را تا قبل از اطلاع او از خبر عزل نافذ شناخت.

باید اضافه کرد علت دیگر اینکه از لاجرح بعنوان یکی از مبانی نفوذ اعمال وکیل نام برده شده است شاید این است که با عدم نفوذ اعمال وکیل با عزل وکیل از جانب موکل، وکیل در ضیق قرار می گیرد و برای رفع این حرج از وکیل است که در فقه و قانون اعمال وکیل تا زمانی که خبر عزل به اطلاع وکیل نرسیده است در حق موکل نافذ است.

۳- جایگاه وکالت ظاهری و مبانی آن در نفوذ اعمال وکیل معزول

با توجه به مطالبی که در قسمت قبل بیان گردید، مشخص می شود که وکالت واقعی (استمرار عقد وکالت پس از عزل وکیل) تنها دلیل نفوذ اعمال وکیل پس از عزل از جانب موکل نمی باشد، در فقه برخی از فقهای امامیه اعتقاد بر آن دارند که وکالت به صرف عزل وکیل از جانب موکل مرتفع شده و وکیل سمت خود را از دست می دهد و اطلاع وکیل از عزل خود هیچ دخالتی در انحلال وکالت ندارد. (علامه حلی، ۱۴۱۸، ص ۳۶۴) مطابق این دیدگاه با تحقق عزل، وکیل حق انجام موضوع وکالت را نداشته و در واقع سمت وکالت را از دست داده است. اما از آنجا که تا زمانی که خبر عزل به اطلاع او نرسیده او مطابق قاعده استصحاب سمت و نمایندگی خود را استصحاب نموده و بر همین اساس ممکن است معاملاتی را انجام دهد که چنانچه این معاملات را به دلیل عزل وی غیر نافذ بدانیم ممکن است اشخاص ثالث طرف معامله با وکیل یا در مواردی خود وکیل متضرر شود لذا معاملات وی را قبل از اطلاع از عزل نافذ تلقی کرده اند.

عده ای دیگر از حقوقدانان، برخلاف نظر آن عده از حقوقدانان که در مطالب پیشین بیان کردیم معتقدند، عقد وکالت به صرف عزل موکل منحل می شود چرا که وکالت عقدی جایز است، و هر یک از طرفین می توانند بدون توافق طرف دیگر، عقد را فسخ نمایند و اثر آن بعد از فسخ از بین می رود، به عبارت دیگر مطابق این نظر عقد وکالت با عزل وکیل از جانب موکل پایان می یابد و رسیدن خبر عزل به وکیل برای فسخ عقد وکالت از جانب موکل شرط نیست، در چنین شرایطی نفوذ اعمال وکیل معزول با قواعد عمومی معاملات سازگار به نظر نمی رسد، و وکیل معزول دیگر وکیل واقعی نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱؛ ره پیک، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳)؛ به بیان دیگر به صرف عزل وکیل از جانب موکل، حتی تا قبل از اطلاع وکیل از خبر

عزل، دیگر وکیل معزول، وکیل واقعی نیست و اعمال حقوقی چنین وکیلی که تنها به حکم ظاهر نماینده ی موکل است، ریشه ی قراردادی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۱۳۹).

یکی از حقوقدانان در انتقاد از نظر کسانی که، دلیل نفوذ اعمال وکیل معزول را، استمرار وکالت واقعی می دانند، بیان کرده اند که رابطه ی وکیل و موکل در عقد وکالت همانند رابطه ی آمر و مأمور نیست و نمی توان مبنای صلاحیت وکیل را اذن و خواسته ی موکل شمرد، چرا که وکالت یک عقد است و با ترکیب اراده ی طرفین آن عقد، یعنی وکیل و موکل بوجود می آید (همان).

در تأیید نظر این عده از حقوقدانان اضافه می کنیم که چرا قانونگذار در ماده ی ۶۸۰ ق.م. اعمال وکیل را تا زمان رسیدن خبر عزل به او در حق موکل نافذ شمرده است مگر قانونگذار در بند ۱ ماده ی ۶۷۸ ق.م. یکی از طرق انقضاء عقد وکالت را، صرف عزل وکیل از جانب موکل نمی داند؟ پس اگر شرط رسیدن خبر عزل به وکیل برای انحلال عقد وکالت به عزل موکل لازم بود، قانونگذار باید در بند ۱ ماده ی ۶۷۸ ق.م. پس از عبارت «به عزل موکل» عبارت «... اطلاع وکیل از خبر عزل» یا «... رسیدن خبر عزل به وکیل» را نیز اضافه می کرد، بنابراین چون قانونگذار در ماده ی مذکور در مقام بیان بوده است پس اگر برای انحلال عقد وکالت شرط دیگری به جز عزل وکیل از جانب موکل را لازم می دانست ذکر می کرد، پس وکالت به صرف عزل وکیل از جانب موکل پایان می یابد و همانطور که برخی از حقوقدانان مطرح کرده اند حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. یک حکم استثنایی محسوب می شود و نفوذ اعمال وکیل معزول با وکالت حقیقی قابل توجیه نیست بلکه به چنین وکالتی «وکالت ظاهری» گفته می شود و نفوذ اعمال وکیل بر طبق وکالت ظاهری قابل توجیه است.

پس با توجه به نظر اخیر می توان مبانی وکالت ظاهری را از دیدگاه حقوقدانان به شرح زیر بیان کرد:

۳-۱ - قاعده ی لاضرر

در خصوص بیان مبانی وکالت ظاهری از قاعده ی لاضرر به عنوان یکی از مبانی وکالت ظاهری می توان نام برد.. انحلال عقد وکالت با عزل موکل یک حکم ضرری در برابر وکیل و شخص ناآگاه از عزل است، چون عدم نفوذ اعمال وکیل معزول باعث ورود خسارت و ضرر به وکیل و طرف معامله با او می شود، برای جلوگیری از ورود چنین ضرری می توان به قاعده ی لاضرر استناد کرد، و وکیل معزول را بعد از عزل از جانب موکل، وکیل ظاهری قلمداد کرد و نفوذ اعمال او را مبتنی بر وکالت ظاهری دانست و گفت که بعد از عزل وکیل از سوی موکل وکالت حقیقی پایان می یابد، ولی اعمال وکیل بر مبنای قاعده ی لاضرر نباید غیر نافذ و فضولی باشد بلکه باید اعمال وکیل ظاهری نیز مانند وکیل حقیقی در حق موکل نافذ انگاشته شود.

همانطور که قبلاً بیان کردیم مطابق نظر مشهور در فقه امامیه، منظور از قاعده لاضرر نفی حکم ضرری است، یعنی در شریعت اسلامی حکم ضرری نیست (شهابی، ۱۳۸۶، ص ۷۶؛ بهرامی احمدی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵؛ عبداللهی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۹). به عبارت دیگر مفاد قاعده ی لاضرر این است که در اسلام حکمی که از آن ضرری ناشی شود وجود ندارد. (بهرامی احمدی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۸).

نفوذ اعمال وکیل معزول در حق موکل بعد از عزل از جانب موکل مبتنی بر قاعده ی لاضرر است، به عبارت دیگر قاعده ی لاضرر عدم نفوذ اعمال وکیل معزول را منتفی می کند و اعمال چنین وکیلی در حق موکل نافذ انگاشته می شود، ولی چون با عزل وکیل، وکالت حقیقی پایان می یابد، پس می توان از قاعده ی لاضرر برای توسل به وکالت ظاهری در بیان نفوذ اعمال وکیل پس از پایان وکالت حقیقی استفاده کرد.

استناد به قاعده ی لاضرر و عدم نفوذ عزل وکیل، در صورت اطلاع شخص ثالث از خبر عزل وکیل، منتفی است چراکه شخص مزبور طبق قاعده ی «اقدام» به ضرر خویش عمل کرده است.

اگرچه قاعده ی لاضرر بر ادله ی احکام حکومت دارد ولی قاعده ی اقدام بر قاعده ی لاضرر حاکم است (همان، ص ۹۵)، و اگر شخص با آگاهی از عزل وکیل اقدام به معامله با وی بنماید، هرچند که طبق قاعده ی لاضرر باید ضرر وی جبران شود و بهترین شیوه ی جبران ضرر، نفوذ معاملات وکیل معزول و جلوگیری از جاری شدن احکام معاملات فضولی است ولی با توجه به اینکه طرف معامله با آگاهی از عزل وکیل اقدام به معامله با وی کرده است و به عبارت دیگر آگاهانه به ضرر خویش اقدام کرده است، در نتیجه قاعده ی اقدام مانع از اجرای قاعده ی لاضرر می شود و حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. در این مورد جاری نمی شود.

شاید گفته شود که نفوذ اعمال وکیل معزول باعث ورود ضرر به موکل می شود ولی باید گفت که ضرر وارده به موکل کمتر از ضرر وارده به وکیل و شخص ثالث است، چراکه موکل خودش جهت انجام امور مربوط به خود به وکیل نیابت داده است و به عبارت دیگر خود او ترجیح داده است که اعمالی به نیابت از جانب او صورت بگیرد، در حالی که طرف معامله به اعتبار موکل حاضر به انجام معامله با وکیل شده است و وکیل نیز به اعتبار داشتن وکالت از جانب موکل وارد معامله با شخص ثالث شده است و به همین علت نباید آنها را به وادی معاملات فضولی کشاند. بنابراین ضرر وارده به موکل کمتر از ضرر وارده به وکیل و شخص ثالث است. در اینجاست که «تعارض ضررین» پیش می آید و راه حل آن «اقل الضررین» است (همان، ص ۲۶۱؛ شهابی، ۱۳۸۶، ص ۸۰؛ عبداللهی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷).

۳-۲- قاعده ی ضمان غرور

اعطای نیابت به وکیل باید به نحوی صورت بگیرد که اشخاص ثالث بتوانند از حدود اختیارات و نیز پایان وکالت آگاه شوند، هرگاه موکل این امر را نادیده بگیرد و با اقدام خود ظاهری را به وجود آورد که دیگران به وجود رابطه ی نیابتی اعتقاد پیدا نمایند، خود نوعی تقصیر است که موکل باید زیان های ناشی از آن را جبران کند. (المغرور یرجع الی من غره)؛ به بیان دیگر می توان گفت، عادلانه ترین راه جبران خسارت در چنین مواقعی این است که موکل به نتیجه ی اعمال وکیل ظاهری خود پایبند باشد، پس به عبارت دیگر نفوذ اعمال وکیل ظاهری در حق موکل مبتنی بر مسئولیت مدنی ناشی از فریفتن اشخاص ثالث است. البته باید این نکته را افزود که حکم ماده ۶۸۰ ق.م یک حکم استثنایی است و شامل مواردی که شخص ثالث برخلاف وکیل، از خبر عزل اطلاع دارد نمی شود (همان، ۱۳۹).

قاعده ی ضمان غرور شامل موردی است که شخصی (غار) انسان دیگری (مغرور) را به اشتباه بیندازد و باعث شود که آن شخص به خود یا اشخاص دیگری ضرر بزند. (بهرامی احمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۳-۱۸۴) در اینجا هم موکل با عزل وکیل و عدم اطلاع آن به وی یا اشخاص ثالث طرف معامله با وکیل، باعث شده است که وکیل معزول به گمان بقای وکالت خود، نسبت به انجام اعمال موضوع وکالت اقدام نموده و از این راه به خود و اشخاص ثالث طرف معامله زیان وارد نماید، چرا که مطابق مادتهای ۶۷۸ و ۶۷۹ ق.م. وکالت با عزل وکیل از جانب موکل منحل می شود، و این امر باعث ورود خسارات معاملات فضولی به وکیل و اشخاص ثالث می شود ولی طبق قاعده ی ضمان غرور، موکل باید خسارت وارده به وکیل و اشخاص ثالث مذکور را جبران نماید و بهترین شیوه ی جبران خسارات وارده، نفوذ اعمال وکیل جاهل به موجب ماده ی ۶۸۰ ق.م. جلوگیری از ورود خسارات ناشی از معاملات فضولی به طرفین چنین معاملاتی است.

ممکن است موکل با عزل وکیل قصد رهایی خود از تعهدات اقدامات انجام گرفته از سوی وکیل را داشته باشد، اما اگر طبق قاعده ی ضمان غرور، موکل را مسئول خسارات وارده بدانیم، مقصود از عزل وکیل که رهایی موکل از تعهدات ناشی از عقد وکالت بود، محقق نخواهد شد.

چنانچه موکل قصد فریب نداشته ولی با رفتار خود ظاهری را بوجود آورده باشد که باعث به اشتباه افتادن وکیل و اشخاص ثالث شود، در چنین فرضی هم مسئولیت وجود دارد. (محمدی، ۱۳۸۳، ص ۸۸).
به نظر می رسد ماده ۶۸۰ ق.م. با این مبنا چندان سازگار نیست. زیرا پذیرش این مبنا مستلزم این است، اگر ثابت شود از عزل موکل و ایجاد ظاهر دروغین خسارتی به شخص ثالث نرسیده یا راه عادلانه دیگری برای جبران آن وجود دارد یا طرف قرارداد مایل به اجرای مفاد قرارداد نیست باید معامله انجام گرفته توسط وکیل ظاهری نافذ نباشد در حالی که حکم ماده ۶۸۰ ق.م. در باره نفوذ عمل وکیل مطلق بوده و مقید به هیچ شرطی نیست.

۳-۳- اصل حسن نیت

در تعریف اصل حسن نیت یکی از حقوقدانان بیان داشته است: «وضع فکری کسی که اقدام به عمل حقوقی از روی اشتباه می کند و تصور می کند که عمل او بر وفق قانون است و حال اینکه موافق قانون نیست و مقنن در مقابل عواقب زیان آور آن عمل حقوقی در حدود معینی او را حمایت می کند مانند صاحب یدی که تصور می کند با مالک واقعی معامله کرده و مال را از او گرفته و حال اینکه با غاصب معامله کرده است... یا کسی که روی زمین غیر ساختمان می کند به اعتقاد اینکه مالک اوست...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۵).

در جای دیگری در خصوص تعریف این اصل آمده است: «حسن نیت و رفتار منصفانه در قراردادها و رعایت رفتار صادقانه و عادلانه طرف های قرارداد است که بر پایه ی توافق های صریح یا ضمنی طرف ها، اهداف قرارداد و قانون یا عرف، در مراحل مقدماتی، مذاکرات، انعقاد، اجرا، تفسیر و ضمانت اجراهای قرارداد اعمال می شود.» (علیزاده، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳).
حسن نیت مبین آن است که در معاملات و سایر تصرفات حقوقی، همواره باید حسن نیت فرض شود مگر آنکه خلاف آن باشد (طاهری و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۸۲۶).

برخی از حقوقدانان نیز در توجیه نفوذ اعمال وکیل معزول، پیش از آگاه شدن وی از خبر عزل، صحیح بودن اعمال وکیل عزل شده را از مصادق پذیرش اصل حسن نیت در قانون مدنی دانسته اند، طبق این دیدگاه وکیل ناآگاه از عزل با اعتقاد به وجود نمایندگی، اقدام به انجام عمل مورد وکالت کرده است، از این رو موازین اصل حسن نیت اقتضاء می کند که اعمال چنین وکیلی صحیح باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۱۳۶؛ امیری قائم مقامی، ۱۳۵۱، ص ۴۹).

برخی نیز معتقدند که حکمت ماده ۶۸۰ ق.م. حفظ روابط خصوصی افراد از تزلزل است و حسن نیت ایجاب می کند که موکل خبر عزل را به اطلاع وکیل برساند و نیز باعث می شود که اعمال وکیل پیش از مطلع شدن از عزل خویش به منظور احترام به حسن نیت و اعتماد آنها صحیح باشد (نقیبی و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۴۵).

مطابق این مبنا یعنی توجه به حسن نیت طرفین معامله، عادلانه نیست اعمالی که وکیل قبل از اطلاع از خبر عزل با حسن نیت انجام داده و معامله شخص ثالثی که به اعتماد دارا بودن سمت وکالت طرف با حسن نیت صورت گرفته غیر نافذ باشد. بدیهی است اگر یکی از طرفین معامله حسن نیت نداشته باشد یعنی وکیل یا شخص ثالث از عزل وکیل مطلع بوده باشند در این صورت نمی توان عمل وکیل را در حق موکل نافذ دانست.

یکی از حقوقدانان ضمن پذیرش اصل حسن نیت به عنوان مبنای حکم قانونگذار در ماده ۶۸۰ ق.م. در توجیه اعتبار این اصل در نظام حقوقی ایران و قانون مدنی این چنین آورده اند: «در قانون مدنی نصی دیده نمی شود که به موجب آن،

حسن نیت ملاک اعتبار اعمال حقوقی باشد معذالک روح و مفاد قوانین ما به ویژه ماده ۹۷۵ ق.م. دلالت بر این معنا دارد، چه برابر ماده اخیر، معامله برخلاف اخلاق حسنه فاقد ضمانت اجرا است و شکی نیست که مورد مذکور در فوق (معامله مبتنی بر علم و آگاهی وکیل یا شخص ثالث از وکیل) معامله ای با سوء نیت و از مصادیق معاملات برخلاف اخلاق حسنه است. (امیری قائم مقامی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۵)

هر چند که در قانون ما از حسن نیت نامی برده نشده است و تعریف واحد و جامعی از آن در آثار مولفان دیده نمی شود و غالباً با مصادیق مختلف آن شناخته می شود، ولی شاید بتوان گفت که حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. یکی از موارد رعایت اصل حسن نیت می باشد که طبق این ماده، قانونگذار به حسن نیت وکیل و شخص ناآگاه از عزل وکیل، اهمیت و ارزش قائل شده است. در مواردی که وکیل از خبر عزل خود بی اطلاع است با حسن نیت نسبت به انجام مورد وکالت از جانب موکل اقدام می کند و این اعمال را برای موکل انجام می دهد پس منصفانه نیست که اعمال او را در حق موکل غیر نافذ دانسته و وکیل را مسئول شناخت. از طرف دیگر طرف معامله نیز با حسن نیت و اعتمادی که به عقد وکالت دارد، وارد معامله با وکیل می شود پس مطابق اصل حسن نیت باید به اعتماد طرف معامله احترام گذاشت و تازمانی که وکیل یا طرف معامله از خبر عزل اطلاع ندارند، اعمال وکیل را در حق موکل نافذ شناخت.

۳-۴ - نظم عمومی

در تمام مواردی که به نظم عمومی استناد می شود، هدف این است که از اجرای امری که با منافع و مصالح عمومی جامعه تعارض دارد، ممانعت شود. به این معنا که مصالح عام مورد نظر برای وضع قواعد با مصالح فردی اشخاص درگیر است و در این صورت مصلحت اهم که همان مصالح عمومی است، ترجیح داده می شود. بدیهی است که مصالح و منافع جامعه امری متغیر بوده و دائماً در حال تغییر و تحول است. بنابراین عوامل مؤثر در تعیین آن مصالح هم بسیار متنوع خواهد بود. پس در نتیجه نظم عمومی یک مفهوم نسبی است که با ملاحظه ی همه ی عوامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه تعیین خواهد شد. البته این به معنای این نیست که نظم عمومی دارای مفاهیم متعددی است (الف، ۱۳۸۴، ص ۸۵-۸۶).

فلسفه ی وضع قوانین و قواعد، حفظ منافع و مصالح فردی و اجتماعی و دفع مفاسد است و باید ضمن پرهیز از قانونگریزی، قوانین را به گونه ای تعبیر کرد که منافع فرد و جامعه را حفظ کند، به فراموشی سپردن مصالح و مفاسد به بهانه ی رعایت قانون ناشی از تحجر و تنگ نظری است (امیر محمدی، ۱۳۸۷، ص ۲۶). شاید قانونگذار در زمان وضع ماده ی ۶۸۰ ق.م. به این مسائل توجه داشته و به همین دلیل حکم استثنایی ماده ی ۶۸۰ ق.م. را که با قواعد عمومی معاملات و اصول حاکم بر وکالت سازگار نیست، وضع کرده است.

عده ای از حقوقدانان نیز فلسفه ی وضع ماده ی ۶۸۰ ق.م. را علاوه بر حفظ روابط خصوصی افراد جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص ثالث دانسته اند و دلیل آن را نیز اینگونه بیان می کنند: «ممکن است وکیل بعد از انعقاد عقد وکالت و پیش از اعلان و ابلاغ خبر عزل او، معاملاتی را در مورد اموال موکل انجام داده و یا چه بسا عقد نکاحی برای موکل منعقد کرده باشد و اگر موکل بتواند به استناد این عزل، از حقوق و تعهدات ناشی از قرارداد وکیل شانه خالی کند به ثالث ضرر وارد شده و چه بسا در مواردی، نظم عمومی جامعه نیز مختل می گردد.

از طرفی موکل جز در مواردی که حق عزل او ساقط و یا محدود شده باشد قاعدتاً در هر زمان که بخواهد می تواند وکیل را عزل نماید. اما مادامی که وکیل از این عزل جاهل بوده و به اعتقاد اینکه عقد وکالت هنوز معتبر است اقدامات و اعمال حقوقی را وکالتاً انجام دهد آن اقدامات نسبت به موکل نافذ بوده و معتبر است.» (انصاری، ۱۳۸۸، ص ۷۵ - ۷۶).

زمانی که اعمال وکیل معزول در حق موکل به استناد انحلال عقد وکالت به عزل موکل غیر نافذ شناخته شود، این امر باعث ورود خسارت به اشخاص ثالث با حسن نیت می شود، چرا که آنان به گمان اینکه وکیل به نیابت از جانب موکل اقدام می کند و با استناد به اعتمادی که به موکل دارند وارد معامله با وکیل می شوند و در نتیجه اگر اعمال وکیل در حق موکل نافذ نباشد این امر موجب هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی خواهد شد. از طرف دیگر وقتی وکیل ناآگاه نیز خود را در مقابل اعمالی که برای موکل انجام داده است مسئول می بیند، این امر نیز باعث بروز هرج و مرج و بی اعتمادی به مسئله ی اعتماد طرفین عقد وکالت به یکدیگر می شود.

به قول مرحوم دکتر کاتوزیان: «امروز همه کم و بیش پذیرفته اند که قانون آئینه تمام نمای مصالح اجتماعی نیست؛ تنها گوشه ای رسمی از آن حقیقت است و عرف و اخلاق و مذهب و نیازهای اقتصادی و تمام عواملی که پایه های تمدن ملتی را تشکیل می دهد قواعدی دارد که پایه نظم مطلوب قرار می گیرد.» (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۶۲).

۴- امکان تسری حکم وکالت ظاهری به سایر طرق انحلال وکالت

با توجه به آنچه بیان گردید روشن شد که حکم قانونگذار در ماده ی ۶۸۰ ق.م. مبنی بر نفوذ اعمال وکیل بعد از عزل و قبل از اطلاع از آن مطابق دیدگاه قانونگذار در ماده ۶۷۸ ق.م. (انحلال وکالت با صرف عزل وکیل)، حکمی است خلاف قاعده و جنبه ی استثنایی دارد. حال با توجه به اینکه بروز موارد مشابه با عزل در مورد فوت موکل یا حجر او (مواد ۶۷۸ و ۶۸۲ ق.م.)، ممکن است وکیل بعد از فوت یا حجر موکل و قبل از اطلاع از آنها موضوع وکالت را انجام دهد. نظر به اینکه بر خلاف عزل، قانونگذار در این دو مورد هیچ حکمی مقرر نکرده است لذا این سوال مطرح می شود که آیا در این گونه موارد نیز می توان با استفاده از وحدت ملاک ماده ۶۸۰ ق.م. اعمال وکیل را نافذ و معتبر شناخت و می توان این تعمیم و تسری را با مبانی مطرح در مورد عزل وکیل توجیه کرد یا اینکه نمی توان اعمال را در اینگونه موارد نافذ شناخت که برای روشن شدن بحث، موضوع در دو قسمت جداگانه فوت موکل و حجر وی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

۴-۱- فوت موکل

یکی دیگر از موارد انحلال وکالت فوت موکل است که این مفهوم از مواد ۶۷۸ و ۹۵۴ ق.م. به دست می آید. فوت موکل به عنوان یکی از موارد انحلال وکالت در فقه نیز پذیرفته شده است و فقها نیز یکی از موارد انحلال عقد وکالت را فوت موکل می دانند (موسوی خمینی، ۱۳۸۳، ص ۷۷؛ شهید اول، ۱۳۸۶، ص ۱۹؛ شهید ثانی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۷۰؛ ابن زهره، ۱۳۷۴، ص ۳۴۶؛ میرزای قمی، ۱۳۷۱، ص ۵۱۶؛ نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ص ۲۶۳؛ طوسی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۸؛ علامه حلی، ۱۳۷۸، ص ۲۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۶؛ محقق حلی، بی تا، ص ۱۰).

مسئله ای که در اینجا مطرح می شود این است که هرگاه وکیل از فوت موکل اطلاع نداشته باشد، آیا تصرفات او بعد از فوت موکل نافذ است یا نه و به عبارت دیگر آیا حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. در مورد موت موکل نیز جاری می شود یا نه؟ در فقه امامیه نیز نظر قاطع فقها این است که با فوت موکل وکالت وکیل باطل می شود هر چند که وکیل از خبر فوت موکل بی اطلاع باشد و مسأله ی عزل وکیل قابل تسری به این مورد نیست، چرا که اصل بر انحلال وکالت است و مسأله ی عزل با دلیل خارج شده است (نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۶؛ علامه حلی، ۱۳۷۸، ص ۲۳). مرحوم صاحب جواهر علت این امر را انتقال دارایی موکل بعد از فوت به ورثه می داند، پس با انتقال ترکه به وراثت موضوع وکالت

منتفی می شود، و شاید دلیل دیگر این باشد که شرط بقای وکالت استدامه ی اذن موکل است که با فوت، اهلیت اذن دادن را از دست می دهد (نجفی، ۱۳۶۲ق، ص ۳۶۰).

قانون مدنی در این خصوص حکمی ندارد ولی اکثر حقوقدانان معتقدند که وکالت به فوت موکل منحل می شود و نیازی به اطلاع وکیل نیست (نوبین، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰، ص ۲۸۷؛ سروی، ۱۳۹۱، ص ۳۳۱؛ عدل، ۱۳۷۳، ص ۳۴۱).

یکی از حقوقدانان در تأیید این نظر بیان کرده است که، برخلاف مورد عزل وکیل، که در آن موکل وظیفه دارد این خبر را به اطلاع وکیل برساند در مورد موت موکل، نمی توان وراثت او را مکلف به آگاه کردن وکیل از موت موکل دانست و این وظیفه را به او تحمیل کرد و اعمال چنین وکیلی در حق آنان نافذ نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۲۱۰).

یکی دیگر از حقوقدانان نیز عقیده دارد که چون دارایی موکل بعد از فوتش به وراثت او می رسد، تصرفات وکیل بعد از فوت موکل، تصرف در مال غیر بوده و نمی توان آن را مانند مورد عزل وکیل دانست، چرا که حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. خلاف قاعده است و حکم استثنایی، نمی تواند منشأ قیاس قرار بگیرد (امامی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۸).

بنابراین مطابق قول مشهور وکالت با فوت موکل منحل می شود. هرچند که برخی معتقدند که با توجه به سکوت قانون مدنی و با توسل به وحدت ملاک ماده ی ۶۸۰ ق.م. قابل تسری به سایر مواردی است که وکالت یا نمایندگی ارادی منقضی می شود. بنابراین همانطور که قانون مدنی فرانسه نیز حاکی است، چنانچه وکیل از موت موکل و نیز سایر عللی که سبب انقضاء وکالت می شود، بی اطلاع باشد، اعمال او در حدود وکالت تا زمانی که از خبر انقضای وکالت مطلع نشده باشد معتبر است (امیری قائم مقامی ۱۳۵۱، ص ۴۹-۵۰؛ همان، ۱۳۷۸، ص ۱۵۵).

برخی دیگر از نویسندگان نیز با توجه به اینکه مبنای ماده ی ۶۸۰ ق.م. جلوگیری از ضرر نامتعارف به وکیل و اشخاص ثالث است، برای حفظ نظم معاملات و حمایت از اعتماد مشروع اشخاص بی گناهی که با وکیل طرف معامله می شوند معتقدند که قراردادهایی را که وکیل پیش از آگاهی از موت موکل بسته است باید نافذ شناخته شود و انتقال دارایی به ورثه ی موکل پس از فوت موکل را نباید مانع از نفوذ معاملات وکیل دانست، چرا که آنان جانشین مورث خود می شوند و ترکه را با تمام عوارض آن به ارث می برند (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۲۱۱).

در نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه به شماره ۷/۴۲۴۲ - ۶۱/۸/۱۳ نیز به دلیل انتقال دارایی موکل پس از فوت وی به ورثه اش، تصرفات وکیل پس از فوت موکل، فضولی شناخته شده و میزان مسئولیت او مانند مسئولیت معامل فضولی بوده و در حدود ماده ی ۱ ق.م.م. ضامن است. حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. قابل قیاس با مورد مذکور شناخته نشده است (بازگیر، ۱۳۷۹، ص ۱۶۱ - ۱۶۲).

به نظر می رسد که تسری حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. به مورد فوت موکل با قواعد انصاف و عدالت سازگارتر باشد، چرا که در مورد عزل وکیل، موکل از حق قانونی خود که فسخ عقد وکالت است استفاده می کند و به عبارت بهتر با اراده ی خود وکیل را برکنار می کند و وقتی در چنین موردی اعمال وکیل معزول بعد از انحلال عقد وکالت از جانب موکل نافذ است،

۱. نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه، شماره ۷/۴۲۴۲ - ۶۱/۸/۱۳: سؤال - آیا معاملات و اسنادی که وکیل پس از فوت موکل به عذر عدم اطلاع انجان و تنظیم نموده نافذ و مشروع می باشد یا خیر و در صورت اخیر حدود مسئولیت او در قبال ورثه و اشخاص طرف معامله چیست؟
نظر مشورتی اداره ی حقوقی: «به موجب ماده ی ۶۷۸ ق.م. به موت موکل وکالت مرتفع می گردد و چون بعد از فوت موکل دارائیش به ورثه منتقل می شود تصرفاتی که وکیل در این زمان به عمل آورد نسبت به مال غیر بوده و فضولی شناخته می شود هرچند وکیل اطلاع از فوت موکل نداشته باشد. بنابراین میزان مسئولیت وکیل در این مورد مانند مسئولیت معامل فضولی و در حدود ماده یک قانون مسئولیت مدنی ضامن است و حکم ماده ی ۶۸۰ قانون مدنی با مورد حاضر قابل قیاس نیست.»

چرا باید در مورد موت موکل اجرا نشود، از طرف دیگر موت موکل وابسته به اراده ی او نیست و یکی از علل قهری انحلال عقد وکالت و خارج از اراده ی طرفین است و اعمال وکیل اگر مورد تنفیذ موکل نبود، موکل قبل از مرگش او را عزل می کرد و اگر قبل از مرگ او را عزل نکرده پس به ادامه ی حیات عقد وکالت علاقمند بوده پس به طریق اولی می توان گفت که حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. در مورد موت موکل نیز قابلیت تسری را دارد. شاید ایرادی که در خصوص انتقال اموال موکل بعد از فوت به ورثه را که عده ای از حقوقدانان مطرح کرده اند در تعهدات راجع به اموال متوفی درست باشد، ولی وکالت در اموری که نه تنها باعث مقید شدن اموال متوفی نمی شود بلکه برای وراثت نیز مفید فایده است و نیز وکالت راجع به ثلث اموال متوفی به چه دلیلی باید نافذ نباشد، از طرف دیگر با در نظر گرفتن شخصیت حقوقی برای ترکه ی متوفی می توان در چنین شرایطی وکیل را، نماینده ی شخصیت حقوقی ترکه فرض کرد و گفت که با موت موکل، وکالت حقیقی پایان می یابد اما از آن لحظه وکالت ظاهری آغاز می شود و تمام تعهدات پس از فوت موکل به شخصیت حقوقی ترکه باز می گردد.

۴-۲ - حجر موکل

به موجب ماده ی ۶۸۲ ق.م. «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت می شود مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمی باشد؛ و همچنین است محجوریت وکیل، مگر در اموری که حجر مانع از اقدام در آنها نباشد.» منظور از حجر در این ماده، سفه می باشد چرا که از جنون در ماده ی ۶۷۸ به عنوان یکی از اسباب انحلال عقد وکالت نام برده شده است و محجوریت در اثناء وکالت نمی تواند صغر باشد، پس تنها عارضه ای که احتمال دارد در اثناء وکالت بوجود آید و سبب انحلال آن شود، سفه است (امامی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۰؛ کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۲۱۳).

در فقه نیز حجر به عنوان یکی از اسباب انحلال وکالت شناخته شده است (شهید اول، ۱۳۸۶، ص ۱۹؛ علامه حلی، ۱۳۷۸، ص ۲۳ - ۲۴؛ نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۷؛ محقق حلی، بی تا، ص ۱۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ص ۳۶۳ - ۳۶۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۷۰؛ طوسی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۸)، چون حجر مانع از انجام برخی از امور (امور مالی) به مباشرت خود موکل است پس به طریق اولی مانع از انجام چنین اموری از طریق وکالت دادن هم می شود. علاوه بر سفه، از فلس نیز به عنوان یکی از اسباب انحلال وکالت در برخی از آثار فقهی نام برده شده است (علامه حلی، ۱۳۷۸، ص ۲۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ص ۳۶۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۷۰؛ طوسی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۸، ص ۲۴۷). برخی از حقوقدانان نیز فلس موکل را به عنوان یکی از موارد انحلال وکالت دانسته اند (امامی، ۱۳۸۸، ص ۳۲۱؛ عدل، ۱۳۷۳، ص ۳۴۱؛ سروی، ۱۳۹۱، ص ۳۳۲؛ کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۴۴۳؛ محمدحسینی طرقی، ۱۳۸۸، ص ۴۸).

در خصوص جنون موکل، مطابق بند ۳ ماده ی ۶۷۸ ق.م. یکی دیگر از موارد انحلال وکالت جنون موکل است. در فقه نیز یکی از موارد انحلال عقد وکالت جنون هریک از طرفین شناخته شده است (شهید اول، ۱۳۸۶، ص ۱۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۸، ص ۳۶۳؛ شهید ثانی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۰؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۳، ص ۷۷؛ علامه حلی، ۱۳۷۸، ص ۲۳؛ نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۷؛ محقق حلی، بی تا، ص ۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۷۰؛ اراکی، ۱۳۷۰، ص ۴۱۶).

مشهور فقها معتقدند که جنون سبب انحلال عقد وکالت می شود و بر این امر ادعای اجماع شده است (نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۲)، حتی اگر وکیل از خبر جنون موکل اطلاعی نداشته باشد (همان؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۷) و از این جهت اختلافی میان جنون ادواری و جنون دائمی هر یک از طرفین نیست (شهید اول، ۱۳۸۶، ص ۱۹؛ شهید ثانی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۰؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۳، ص ۷۷؛ نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۶۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴، ص ۲۴۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۳۷۰).

مرحوم صاحب جواهر معتقدند که اگر اجماع بر انحلال عقد وکالت به سبب جنون موکل نبود، امکان جایگزین شدن اذن ولی (موکل) به جای اذن موکل وجود داشت، چراکه حدوث جنون سبب این است که وکیل به عنوان وکالت اقدام نکند نه اینکه عقد وکالت خود به خود با عارض شدن جنون فسخ می شود. شاید منظور از گفته ی ایشان این باشد که با پیدایش جنون به عنوان یکی از اسباب حجر در موکل، عقد وکالتی که موکل مجنون قبل از جنون منعقد کرده است به حالت تعلیق در می آید و بعد از رفع جنون عقد وکالت به حالت اول خود بازمی گردد. البته ایشان بعد طرح چنین نظری با وجود اجماع مذکور این نظر را بدون فایده دانسته اند. (نجفی، ۱۳۶۲ق، ص ۳۶۲).

مورد دیگری که در مورد جنون به عنوان یکی از اسباب انحلال عقد وکالت از سوی فقها مطرح شده است این است که تصرفات وکیل بعد از بطلان عقد وکالت به جنون موکل با از بین رفتن مانع، بر اساس اذن عامی که از جانب موکل به او داده شده است صحیح باشد (همان؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۷۳۶۲). با توجه به این نظر می توان گفت که جنون موکل سبب معلق شدن وکالت حقیقی می شود و اذن از قابلیت داشتن نیابت خارج می شود ولی چون وکالت از عقود اذنی و مبتنی بر اذن موکل است، این اذن کماکان به قوت خود باقی است و با رفع مانع جنون، وکالت حقیقی به حالت اول خود باز می گردد. در قانون مدنی نیز با توجه به اینکه در ماده ی ۶۷۸، واژه ی جنون را به طور مطلق به کار برده است و علاوه بر آن حقوقدانان نیز در آثار خود تفکیکی میان جنون ادواری و جنون دائمی قائل نشده اند و از طرف دیگر با توجه به اینکه در فقه نیز در مورد انحلال وکالت به جنون هریک از طرفین ادعای اجماع شده است و فرقی میان جنون ادواری و جنون دائمی قائل نشده اند، می توان گفت که وکالت با پیدا شدن جنون دائمی یا ادواری هر یک از طرفین منحل می شود.

به نظر یکی از فقها اگر اجماع بر انحلال وکالت به سبب حجر موکل نباشد، انصاف اقتضاء عدم بطلان وکالت را دارد و عدم نفوذ تصرفات وکیل کفایت می کند، پس اگر حجر موکل برطرف شود، برای نفوذ تصرفات وکیل نیازی به اعاده ی عقد وکالت نخواهد بود (نجفی، ۱۳۶۲ق، ص ۳۶۳).

در خصوص رسیدن خبر حجر موکل به وکیل باید گفت که وکالت به حجر موکل منحل می شود و نیازی به اطلاع وکیل نیست و حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. جنبه ی استثنایی دارد و قابل تسری به حجر موکل نیست (امامی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۸؛ عدل، ۱۳۷۳، ص ۳۴۱؛ نوین، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳؛ ره پیک، ۱۳۷۸، ص ۱۰۳).

ولی برخی از حقوقدانان عقیده دارند که حکم ماده ی ۶۸۰ ق.م. در حجر موکل نیز قابل اجرا است و اعمال وکیل پیش از آگاه شدن از حجر موکل نافذ است (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۴۴۳).

برخی نیز با توجه به سکوت قانون مدنی و با توسل به وحدت ملاک، ماده ی ۶۸۰ ق.م. را به سایر موارد انحلال وکالت تسری داده اند (امیری قائم مقامی، ۱۳۵۱، ص ۴۹ - ۵۰).

یکی از حقوقدانان در پاسخ به کسانی که در عقود اذنیه ادامه ی اهلیت اذن دهنده را پس از عقد لازم می دانند و فوت و جنون و سفه موکل را پس از عقد سبب انحلال عقد وکالت می دانند بیان می کنند: «عمده دلیل آنان این است که اثر مشترک عقود اذنی، دادن نیابت در تصرف به مأذون است؛ نیابت هم امری مستمر است پس نیابت دهنده باید در طول مدت استمرار نیابت، دارای اهلیت استیفاء باشد، مستند آن اجماع هم همین استدلال است پس چون مستند اجماع معلوم است حجت نیست.

به این دلیل چند ایراد وارد است:

- اول - در اکثر عقود جایزه (یا اذنیه) استتبابه وجود ندارد.
- دوم - دو واژه ی نیابت اصطلاحی و ولایت را که روبروی هم در اثناء مباحث عقود اذنی به خدمت گرفته اند اصل و اساسی نه در عقل و اعتبار دارد و نه در شرع و نه در قانون مدنی.

سوم - دلیل مذکور فوق مختص عقود جایزه است و حال آنکه در بیرون عقود جایزه هم عقد اذنی وجود دارد، مانند عقد سکنی، رقبی، عمری که در آنها کسی معتقد به ادامه ی اهلیت عاقد پس از عقد نیست. (ماده ی ۵۱ ق.م.)

چهارم - اثر مشترک عقود اذنیه (اعم از جایز و لازم) اعطای اختیار به مأذون است. قدر مسلم این است که در حین انعقاد عقد، باید اهلیت وجود داشته باشد. مازاد بر این دلیلی ندارد؛ صرفاً التقاطی بوده است از فقه جمهور با حسن ظن نابجا که بعداً دعوی اجماع هم مزید بر علت گردید.

پنج - از اصول مسلم در فقه و قانون مدنی این است که عقد به ایجاب و قبول مختوم می شود (هبه استثنا شده است به نص حدیث) اگر چنین است ادامه ی اهلیت عاقد پس از ختم عقد چه وجهی دارد؟» (فلسفه ی حقوق مدنی) جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳ - ۱۱۴ .

به نظر ما بهتر است برای جلوگیری از اضرار وکیل و اشخاص ثالث با حسن نیتی که طرف معامله با وکیل هستند، اعمال وکیل قبل از اطلاع از حجر موکل، در حق موکل نافذ باشد.

نتیجه‌گیری

- ۱- در ماده ی ۶۸۰ قانون مدنی ، نفوذ اعمال وکیل فقط درخصوص عزل وکیل از جانب موکل پذیرفته شده است و این ماده بیانگر پذیرش وکالت ظاهری در قانون مدنی است ، چرا که با در نظر گرفتن سایر مواد قانون مدنی اینطور بنظر می رسد که با عزل وکیل از جانب موکل عقد وکالت منحل می شود و شرط دیگری برای انحلال عقد وکالت به عزل موکل نیست. پس نفوذ اعمال وکیل معزول مطابق وکالت حقیقی نیست و این امر ناشی از وکالت ظاهری است.
- ۲- با بررسی منابع فقهی و حقوقی مبانی نفوذ اعمال وکیل معزول در حقوق ایران عبارتند از: ۱- قاعده لاجرح ۲ - قاعده ی لاضرر ۳- قاعده ی ضمان غرور ۴- اصل حسن نیت ۵ - نظم عمومی .
- ۳ - بنظر می رسد که حکم ماده ی ۶۸۰ قانون مدنی و نفوذ اعمال وکیل معزول خصوصیت خاصی ندارد و بهتر است که حکم ماده ی ۶۸۰ قانون مدنی به سایر طرق انحلال عقد وکالت از جمله فوت موکل، حجر موکل نیز تسری یابد چراکه در مورد عزل وکیل ممکن است علت عزل وکیل بدلیل خیانت وکیل یا عدم مهارت او و یا علل دیگری باشد و موکل با اراده ی خود نسبت به عزل وکیل اقدام می نماید در حالی که در مورد فوت، جنون و حجر موکل، موکل تا قبل از فوت و جنون یا حجر به انجام عمل موضوع وکالت از جانب موکل رضایت داشته است و در مورد انجام عمل منافی وکالت از جانب موکل نیز برای حفظ مصلحت وکیل و طرف معامله با او و جلوگیری از ورود خسارت ناشی از معاملات فضولی اعمال وکیل تا زمان اطلاع او از انحلال عقد وکالت در حق موکل نافذ باشد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ۱) ابن زهره، سید ابوالمکارم، فقه استدلالی (ترجمه بخش فقه غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع)، ترجمه، تحقیق، تحشیه، سید مهدی انجوی نژاد، ج ۱، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۴.
- ۲) اراکی، رساله ی توضیح المسائل، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغ اسلامی حوزه ی علمیه ی قم، ۱۳۷۰.
- ۳) الفت، نعمت الله، «نظم عمومی و الزام به انعقاد قرارداد»، فقه و حقوق، ش هفتم، زمستان ۱۳۸۴، ۷۹-۱۰۴.
- ۴) امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ج ۲۱، انتشارات اسلامیه، ۱۳۸۸.
- ۵) امیر محمدی، محمد رضا، «اثر تجاوز مدیران از حدود اختیارات خود در انعقاد قراردادها»، حقوق، دوره ی ۳۸، ش چهارم، زمستان ۱۳۸۷، ۲۵-۳۶.
- ۶) امیری قائم مقامی، عبدالمجید، حقوق تعهدات، ج ۲، ج اول، نشر میزان، ۱۳۷۸.
- «انقضای نمایندگی ارادی و مسأله ی وکالت غیر قابل عزل»، مجله دانشکده ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۱۲، زمستان ۱۳۵۱، ۶۲-۴۷.
- ۷) انصاری، علی، تئوری حسن نیت در قراردادها (مطالعه ی تطبیقی در حقوق ایران و نظام های حقوقی معاصر)، ج ۱، انتشارات جنگل، ۱۳۸۸.
- ۸) بازگیر، ید الله، قانون مدنی در آراء دیوان عالی کشور (در وکالت و عقد ضمان)، ج ۱، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۹.
- ۹) بروجردی عبده، محمد، حقوق مدنی، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد، ۱۳۸۰.
- ۱۰) بهرامی احمدی، حمید، قواعد فقه (مختصر هفتاد و هفت قاعده ی فقهی حقوقی)، ج ۱، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۸.
- ۱۱) جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ج ۱۹، تهران، کتابخانه ی گنج دانش، ۱۳۸۷.
- ۱۲) -----، محمد جعفر، فلسفه ی حقوق مدنی (اصول عامه ی اذن و اذنیات)، ج ۲، ج ۱، تهران، کتابخانه ی گنج دانش، ۱۳۸۰.
- ۱۳) ره پیک، حسن، حقوق مدنی (عقود معین) ج ۲، ج ۱، تهران، انتشارات خرسندی، ۱۳۷۸.
- ۱۴) سروی، محمد باقر، حقوق مدنی کاربردی، ج ۱، قم، فکرسازان (چاپ نگین قم)، ۱۳۹۱.
- ۱۵) شهابی، محمود، قواعد فقه، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- ۱۶) شهید اول، ترجمه ی لمعه، (علی شیروانی)، ج ۲، ج ۳۳، قم، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۶.
- ۱۷) طاهری، محمد علی، انصاری، مسعود، دانشنامه ی حقوق خصوصی، ج ۱، تهران، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۴.
- ۱۸) عبداللهی، عبدالکریم، قواعد فقه، ج ۱، قم، انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
- ۱۹) عدل، مصطفی، حقوق مدنی، ج ۱ (با اضافات)، قزوین، انتشارات بحرالعلوم، ۱۳۷۳.
- ۲۰) علیزاده، مهدی، «مبانی اصل حسن نیت و رفتار منصفانه در قراردادها»، مجله الهیات و حقوق، ش ۱۵ و ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ۹۵-۱۲۶.

- (۲۱) کاتوزیان، ناصر، عقود معین (حقوق مدنی: عقود اذنی - وثیقه های دین)، ج ۴، ج ۴، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۸۲.
- (۲۲) -----، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ ۲۱، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۸.
- (۲۳) -----، اعمال حقوقی، ج ۴، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار (ویرایش جدید با تجدید نظر)، ۱۳۹۰.
- (۲۴) محمد حسینی طرقی، مرتضی، « بررسی انحلال قهری عقد وکالت با فوت یا جنون»، کانون، ش ۱۰۰، دی ۱۳۸۸، ۵۰-.
- (۲۵) محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، ج ۷، تهران، نشر میزان، پاییز ۱۳۸۳.
- (۲۶) موسوی خمینی، روح الله، ترجمه ی تحریر الوسیله (مترجم علی اسلامی)، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه ی مدرسین حوزه ی علمیه ی قم)، ۱۳۸۳.
- (۲۷) میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، جامع الشتات فی اجوبه السوالات، (مرتضی رضوی)، ج ۳، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۱.
- (۲۸) نقیبی، سید ابوالقاسم، و دیگران، « جایگاه حسن نیت در عقد وکالت»، دو فصلنامه علمی پژوهشی دانش حقوق مدنی، سال دوم، ش اول، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ۳۹-۴۹.
- (۲۹) نوین، پرویز، حقوق مدنی ۷، (عقود معین)، ج ۱، تهران، کتابخانه ی گنج دانش، ۱۳۷۸.
- ب) منابع عربی
- (۳۰) شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الاسلام، ج ۵، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۴ ق.
- (۳۱) -----، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (کلاتر)، ج ۴، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
- (۳۲) -----، تحریر الروضه فی شرح اللمعه (تهیه کننده: علیرضا امینی، محمدرضا آیتی، با مقدمه ی استاد ابوالقاسم گرگی)، ج ۲، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) و موسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۸.
- (۳۳) طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، تهران، المکتبه المرتضویه لأحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۹۳ ق.
- (۳۴) علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الأحکام، (مؤلف: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه)، ج ۲، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، ۱۴۱۸ ق.
- (۳۵) -----، تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه (طبع جدید)، (محقق: ابراهیم بهادری - مصحح: جعفر سبحانی تبریزی)، ج ۳، قم، مؤسسه ی امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۸.
- (۳۶) محقق حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام (شرح حسینی)، ج ۴، نجف اشرف، ذوی القربی، بی تا.
- (۳۷) نجفی، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۷، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۲ ق.
- (۳۸) وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، حاشیه مجمع الفایده و البرهان (محقق موسسه علامه المجدد الوحید البهبهانی)، ج ۱، قم، ناشر موسسه علامه المجدد الوحید البهبهانی، ۱۴۱۷ ق.